



University of Zanjan

The Journal of

Ethical Reflections

Vol.1, No.3, Autumn, 2020, pp. 47-63.

Online ISSN: 2717-1159 / Print ISSN: 2676-4810

<http://jer.znu.ac.ir>

The Relationship between Ethics and Religion from the View Points of Allama Ṭabāṭabā'ī and Shahīd Moṭaharī

Javad Raqavi ¹

Abstract

Although the philosophy of ethics has not been much considered by Muslim thinkers and their topics are mainly related to ethics, Allama Ṭabāṭabā'ī and Shahīd Moṭaharī are among the few Shiite scholars who have simultaneously considered ethics and philosophy of ethics and have discovered innovative topics in this field. The topics of these two thinkers, although different in some cases, are generally complementary. One of the topics considered by the two is the relationship between ethics and religion. Allama Ṭabāṭabā'ī and Shahīd Moṭaharī **have considered the relationship** between ethics and religion from different aspect sand have presented a comprehensive view based on philosophical principles and documented Qur'anic and narrative evidence. Accordingly, the present study employs descriptive-analytical and library methods to examine the opinions of these two thinkers in the field of ethics and its relationship with religion. It is concluded that the negation of the conflict between ethics and religion, the role of religion in justifying ethical requirements, the extremity of religion over ethics, and religion as the only executive guarantor of ethical behavior are among of the most important relations between ethics and religion from the perspective of these two thinkers. Also, the result of this relationship is that contrary to the view that basically considers belief in God Almighty incompatible with ethical action, for these two persons, there is a kind of constructive interaction between ethics and religion in the promotion of religious beliefs and ethical behaviors.

Keywords: Ethics, Religion, Ṭabāṭabā'ī, Motahari, Ethical Requirements.

Received: 3 Mar 2021 | Accepted: 4 Apr 2021

¹. Assistant Professor, at Al-Mustafa International University . jraghavi@yahoo.com



دانشگاه زنجان

فصلنامه تأملات اخلاقی

سال اول، شماره سوم، پاییز ۱۳۹۹، صفحات ۴۷-۶۳.

شاپا الکترونیکی: ۲۷۱۷-۱۱۵۹

شاپا چاپی: ۲۶۷۶-۴۸۱۰

نسبت اخلاق و دین از دیدگاه علامه طباطبایی و شهید مطهری

جواد رقوی^۱

چکیده

در حالیکه فلسفه اخلاق چندان مورد توجه اندیشمندان مسلمان نبوده و مباحث آنان، به طور عمده، ناظر به علم اخلاق بوده است، علامه طباطبایی و شهید مطهری از معدود عالمان شیعه هستند که توأمان به هر دو علم اخلاق و فلسفه اخلاق نظر داشته و مباحث بدیعی را در این زمینه پی افکنده‌اند. مباحث این دو اندیشمند اگر چه در بعضی موارد متفاوت است؛ اما در مجموع، مکمل یکدیگر هستند. یکی از مباحثی که مورد توجه آن دو قرار گرفته، مسئله نسبت اخلاق و دین است. علامه طباطبایی و شهید مطهری، نسبت اخلاق و دین را از زوایای مختلف مورد توجه و تأمل قرار داده و دیدگاهی جامع مبتنی بر مبانی فلسفی و مستند به شواهد قرآنی و روایی ارائه نموده‌اند. در این نوشتار با روش توصیفی تحلیلی و به شیوه کتابخانه‌ای، آراء این دو متفکر در حوزه اخلاق و نسبت آن با دین مورد بررسی قرار گرفته است. نتایج تحقیق نشان می‌دهد که نفی تعارض اخلاق و دین، نقش دین در توجیه الزامات اخلاقی، غایت بودن دین نسبت به اخلاق، دین به مثابه تنها ضامن اجرایی رفتارهای اخلاقی از جمله مهمترین نسب موجود میان اخلاق و دین از دیدگاه این دو اندیشمند است. همچنین حاصل رابطه مذکور این است که برخلاف دیدگاهی که اساساً باور به خداوند قادر مطلق را ناسازگار با فعل اخلاقی می‌داند، از نظر این دو شخص، نوعی تعامل سازنده بین اخلاق و دین در مسیر اعتلای باورهای دینی و رفتارهای اخلاقی وجود دارد.

واژگان کلیدی: دین، اخلاق، علامه طباطبایی، شهید مطهری، الزامات اخلاقی.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۲/۱۳؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۱/۱۵

۱. استادیار گروه فلسفه جامعه المصطفی العالمية، jraghavi@yahoo.com

مقدمه

رابطه اخلاق و دین یکی از مسائل دیرین فلسفی، از زمان یونان باستان، است که اندیشمندان و فیلسوفان نظرات مختلفی در این زمینه داشته‌اند. این مقاله به بررسی این موضوع از نظر دو تن از فیلسوفان معاصر اسلامی، علامه طباطبایی و شهید مطهری، می‌پردازد. مباحث فلسفه اخلاق، به خصوص، فرا اخلاقی، اغلب در میان علمای اخلاق اسلامی مورد غفلت بوده است. آنها در نوشته‌های خود بیشتر به مباحث اخلاقی و هنجاری پرداخته‌اند. بررسی دیدگاه علامه طباطبایی و شهید مطهری در این مسئله، از آن جهت اهمیت دارد که ایشان در بین متفکران مسلمان از جمله معدود کسانی هستند که به صورت گسترده به این مباحث پرداخته‌اند و مباحث بدیعی را پی افکنده‌اند. موضوع نسبت اخلاق و دین در آثار علامه طباطبایی و شهید مطهری ذیل مباحثی همچون نفی تعارض اخلاق و دین، نقش دین در توجیه الزامات اخلاقی، غایت بودن دین نسبت به اخلاق، دین به مثابه تنها ضامن اجرایی رفتارهای اخلاقی طرح شده است. سؤال اصلی تحقیق این است که از دیدگاه علامه طباطبایی و شهید مطهری چه نسبتی میان دین و اخلاق وجود دارد؟ آموزه‌های دینی و باور به آنها چه نقشی در رشد فضایل اخلاقی و التزام به بایدها و نبایدهای اخلاقی می‌تواند داشته باشد؟ هدف این تحقیق، ضمن بیان دیدگاه این دو متفکر اسلام‌شناس درباره رابطه اخلاق و دین، مقایسه آنها با یکدیگر و بیان ابتکارات در نظریات اخلاقی آنها در رابطه با این مسئله است.

۱. انواع رابطه بین اخلاق و دین

اخلاق و دین، هر یک، کاربست‌های متنوعی دارند. در این نوشتار، اخلاق به معنای فعل اخلاقی و صفت اخلاقی است که در سنت اسلامی از آن به اخلاقیات تعبیر شده است؛ به عبارت دیگر، اخلاق به معنای مجموعه‌ای از الزامات، بایدها و نبایدها و دستورات وظیفه شناسانه است که از آن تعبیر به Morality می‌گردد. همچنین دین، علی‌رغم کاربردهای متعدد آن، در این تحقیق به معنای آموزه‌ها، گزاره‌ها و دستورات دینی برگرفته از متون مقدس و در مواردی به معنای اعتقادات و باورهای دینی است.

فیلسوفان اخلاق، مباحث مفصلی درباره نسبت اخلاق و دین مطرح نموده‌اند. چهار نسبت مفروض میان این دو عبارتند از: (۱) اتحاد دین و اخلاق، (۲) اخلاق همچون جزئی از دین، (۳) دین همچون جزئی از اخلاق، (۴) استقلال دین و اخلاق که خود به دو گونه سازگاری و ناسازگاری دین و اخلاق قابل فرض است (قرشی، ۱۳۸۱، ص ۲۱). همچنین هریک از انواع وابستگی دین به اخلاق و اخلاق به دین ممکن است از زوایای متفاوتی مورد بحث قرار گیرد، نظیر وابستگی روان‌شناسانه، وجودشناسانه و زبان‌شناسانه (فناپی، ۱۳۸۴، ص ۵۶).

رابطه دین و اخلاق را از منظری دیگر نیز می‌توان بررسی کرد و آن رابطه آنها در نظر و عمل است؛ یعنی بحث رابطه اخلاق و دین هم می‌تواند ناظر به نسبت‌های ممکن میان آنها، به لحاظ نظری، صرف نظر از روابط موجودشان در خارج، باشد و هم می‌تواند درباره تأثیر و تأثر آنها در زندگی اجتماعی بر یکدیگر و ناظر به واقعیات عینی و خارجی باشد.

گاهی این مسئله، از منظر تاریخی مورد توجه قرار گرفته و به این موضوع پرداخته شده است که آیا صورت‌های اولیهٔ ادیان نخستین، باید و نباید‌های اخلاقی را به وجود آورده‌اند؟ از منظر بسیاری از مؤمنان، اخلاق مبتنی بر دین است و اگر دین نباشد، جایی برای الزامات اخلاقی نخواهد ماند؛ اما در این صورت، این پرسش مطرح می‌شود که دین چه نقشی می‌تواند در پیدایش اخلاق داشته باشد و وجوه وابستگی اخلاق به دین چیست؟ فیلسوفان اخلاق این وجوه را در چهار صورت وابستگی علی، مفهومی، معرفت شناختی، مابعد الطبیعی مورد بررسی قرار داده‌اند (کوئین، ۱۳۹۲، ص ۳۳۳).

۲. نسبت اخلاق و دین از منظر علامه طباطبایی

بدون شک علامه طباطبایی از جمله کسانی است که می‌توان او را فیلسوف اخلاق نامید؛ زیرا برخلاف فیلسوفان مسلمان پیش از وی که تنها مباحث اخلاقی از خود برجای نهاده‌اند، او علاوه بر اینکه مباحث اخلاق فلسفی را مطرح نموده و در مقام یک عالم اخلاق به شرح و توضیح فضائل و رذائل پرداخته است، به بسیاری از مباحث فلسفه اخلاق نیز توجه کرده و در قبال آنها موضعی فیلسوفانه اتخاذ نموده است. علامه طباطبایی پس از آنکه به نقد آراء طرح شده در فلسفه اخلاق پرداخته است، بعضی مسائل طرح شده در آن، نظیر مسئلهٔ توجیه و ملاک و منشأ فعل اخلاقی را مورد بررسی قرار داده است و دیدگاه خویش را بیان نموده است. ابتکار دیگر علامه این است که در مقابل اخلاق فلسفی که در نزد اکثر اندیشمندان مسلمان مقبولیت عام یافته بود، علم اخلاق قرآنی را مطرح نموده است که در روش و غایت با اخلاق فلسفی تفاوت دارد. در ضمن این مباحث است که علامه دیدگاه خود درباره نسبت اخلاق و دین را اظهار نموده است. در سخنان علامه گونه‌های فراوانی از نسبت و تأثیر و تأثر اخلاق و دین بیان شده است. البته در مواردی سخن علامه ناظر به نسبت ایمان و اخلاق است؛ لکن روشن است که ایمان از مقولات دینی است و رابطه آن با اخلاق به معنای رابطه دین با اخلاق است.

۱-۲. نفی ناسازگاری دین و اخلاق

علامه طباطبایی بحث مستقلی با عنوان نسبت اخلاق و دین ندارند، ولی همانطور که گفته شد، دیدگاه ایشان را می‌توان از سخنان ایشان درباره اخلاق به دست آورد. نخستین بحثی که موضع ایشان را در قبال نسبت اخلاق و دین روشن می‌کند، نفی تعارض اخلاق و دین است.

تعارض اخلاق و دین یکی از مباحث چالش برانگیز در فلسفه اخلاق و نیز در فلسفه دین است. از نگاهی مؤمنانه اعتقاد به شمول و اطلاق ارادهٔ الهی به عنوان قادر مطلق یکی از اساسی‌ترین باورهای دینی است. از سوی دیگر، می‌دانیم فعل اخلاقی هنگامی معنا خواهد داشت که انسان برخوردار از ارادهٔ آزاد و اختیار باشد و افعال جبری را نمی‌توان فعل اخلاقی به‌شمار آورد؛ به عبارت دیگر، اعتقاد به ارادهٔ آزاد و قدرت انتخاب ملاک فعل اخلاقی در انسان‌ها است. گاه گفته شده است که این دو عقیده قابل جمع نیستند و در صورت پذیرش وجود قادر مطلق، نمی‌توان برای اختیار و ارادهٔ آزاد انسان

معنای محصلی قائل بود و در صورت عدم اختیار و فقدان اراده آزاد، فعل اخلاقی بی معنا می‌گردد و فعل جبری، فضیلت محسوب نمی‌شود. این مسئله از جهتی از لوازم مسئله جبر و اختیار است؛ به این صورت که فعل اخلاقی مبتنی بر اختیار و اراده آزاد انسان است، ولی قائل شدن به اراده آزاد انسان موجب محدودیت اراده مطلق الهی خواهد شد. بنابراین، راه حفظ اراده مطلق الهی این است که اختیار و اراده آزاد انسان کنار نهاده شود و در این صورت اخلاق معنا نخواهد داشت. علامه طباطبایی در این مسئله موضعی مخالف اختیار کرده و با اتکای به مبانی فلسفی حکمت متعالیه سعی نموده است ناسازگاری اخلاق و دین را پاسخ دهد. پاسخ ایشان در واقع دفاع از اراده آزاد انسان در عین اطلاق قدرت و اراده الهی است که بر اساس آموزه «لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین» بیان شده است. علامه آنجا که علم الاخلاق قرآنی را توضیح می‌دهد، می‌گوید ما در بحث قضا و قدر به این مسئله پاسخ داده‌ایم که افعال انسان جزئی از علل حوادث است و روشن است که وجود هر پدیده‌ای متوقف بر وجود اسباب و اجزاء اسباب آن است. پس اختیار انسان نیز به عنوان جزئی از اسباب، در ضمن قضا و قدر الهی، در سرانجام انسان دخیل است و انسان در قبال این تأثیری که در سرنوشت خود دارد اخلاقاً مسئول است. پس اعتقاد به قضا و قدر الهی (و عمومیت قدرت الهی)، نه تنها با اخلاق ناسازگار نیست بلکه اعتقاد به آن باعث زائل گردیدن بسیاری از ردائل اخلاقی مانند؛ عجب، کبر، بخل، فرح و... خواهد بود (طباطبایی، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۳۵۵ - ۳۵۷). بیان تفصیلی دیدگاه علامه که کاملاً مبتنی بر مبانی فلسفی ایشان است، مجال دیگری می‌طلبد. آنچه در اینجا مورد نظر است، توجه به این حقیقت است که علامه بین اراده آزاد انسان و اطلاق اراده و قدرت الهی تضادی نمی‌بیند و در نتیجه، معتقد است باور به قادر مطلق که اراده و مشیت او بر همه امور سیطره داشته و هیچ چیزی از خواست و مشیت او نمی‌تواند خارج باشد، با فعل اخلاقی که از اختیار و اراده انسان صادر می‌شود، ناسازگاری ندارد.

از این دیدگاه علامه، می‌توان نوعی استقلال اخلاق و دین را نیز نتیجه گرفت؛ زیرا نفی تضاد و ناسازگاری فرع بر استقلال اخلاق و دین است. البته استقلال در اینجا به معنای نفی اتحاد و نفی نسبت جزئیت بین اخلاق و دین است، نه نفی تعامل؛ زیرا همانگونه که خواهیم گفت علامه طرفدار نوعی تعامل سازنده بین اخلاق و دین است.

۲-۲. ایمان و باور دینی به مثابه ضامن و تقویت کننده اخلاق

علامه اعتقاد و باور دینی را از اسباب پیدایش خلق می‌داند و معتقد است از بین رفتن اعتقاد باعث از دست دادن خلق متناسب با آن اعتقاد می‌گردد. خلق همان اعتقاد به خوب بودن و ممنوع نبودن فعل است که منشاء اراده است و وقتی استقرار و ثبوت پیدا کند و در واقع، برای انسان صفت درونی شد، نام «خلق» به خود می‌گیرد (طباطبایی، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۱۱۲). به عبارت دیگر خلق منشاء افعال اخلاقی یا ضد اخلاقی است؛ بدین معنا که خلق نیکو منشاء فعل نیکو و خلق بد خاستگاه فعل بد است؛ البته در کنار اعتقاد، افعال انسان نیز در پیدایش خلق و ترک افعال در از بین رفتن خلق اثر گذار است. علامه از ارتباط بین اعتقاد و خلق این گونه نتیجه می‌گیرد:

پس در حقیقت، اخلاق همیشه از یک طرف در ضمانت عمل و از طرف دیگر در ضمانت اعتقاد و ایمان

می‌باشد. کسی که ایمان به لزوم دفاع از حریم مقدسات خود نداشته باشد، محال است با فضیلت شجاعت متصف شود و هم‌چنین کسی که هر بلایی به سرش بیاورند و هر لطمه و صدمه ناگواری به حریم شرافتش وارد کنند، دست برای دفاع بلند نکرده و از جای خود نخواهد جنبید، برای همیشه از شجاعت محروم است. از همین‌جا روشن می‌شود که آنچه معمولاً گفته می‌شود که «اخلاق در جامعه ضامن اجرا ندارد»، سخن بیهوده‌ای است، زیرا ضامن اجرای هر چیزی مناسب خودش خواهد بود و با ارتباط مستقیمی که اخلاق با اعتقاد و ایمان از یک طرف و با فعل و عمل مناسب از طرف دیگر دارد، با بهترین وجهی می‌توان موفقیت اخلاق را کنترل کرده و به واسطه تقویت ایمان و اعتقاد از یک طرف و مراقبت عمل و فعل از طرف دیگر، اخلاق را نگهداری نمود (همان، ص ۱۱۳).

بنا بر این سخنان علامه، ایمان و اعتقاد دینی هم ضامن اجرای فعل اخلاقی و تعهد به اخلاقیات است و هم نگهدارنده و تقویت‌کننده اخلاق است. در بین باورهای دینی، توحید و معاد از جایگاه ویژه‌ای در استحکام اخلاق دارند (اسماعیلی‌فر، ۱۳۹۰، ص ۱۵۱). از این جهت دین نقشی اساسی در نهادینه کردن اخلاق در جامعه دارد.

۲-۳. تعامل اخلاق و دین

بنابر آنچه گذشت، از منظر علامه نه تنها دین و اخلاق با یکدیگر ناسازگار نیستند، بلکه نوعی رابطه تعامل بین آن دو وجود دارد. علامه این رابطه دو سویه را که در قالب ارتقاء ایمان و اعتقاد صحیح با عمل صالح و تقویت عمل صالح با اعتقاد درست صورت می‌پذیرد، از آیه شریفه «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ» (فاطر/ ۱۰) استفاده می‌کند. طبق این آیه، خداوند سعادت را که همان صعود به سوی خدا و قرب حق است، در کلم طیب نهاده است. مراد از کلم طیب همان اعتقاد حق و باور درست است که خاستگاه افعال و اعمال نیکو است. از سوی دیگر عمل صالح یا همان فعل اخلاقی را بالا برنده اعتقاد حق دانسته است که ترفیع اعتقاد را باعث می‌گردد (طباطبائی، ۱۴۲۳، ص ۱۹).

تعامل از ناحیه اخلاق نسبت به دین از آن جهت است که رعایت اخلاق به انگیزه سعادت یا نیل به فضیلت باعث ملکه شدن افعال اخلاقی در انسان می‌گردد. همچنین صدور مکرر افعال اخلاقی تمرین و ریاضتی برای نفس است و به مثابه مانعی از آلوده شدن فرد به ذرائع، نفس را مستعد دریافت باورهای درست و بهره‌مندی از اعتقادات توحیدی می‌نماید. بنابراین، تعامل دین با اخلاق به صورت‌های مختلف، مانند: ایجاد تعهد برای اخلاقی بودن افراد، به عنوان ضامن پایبندی به اخلاقیات و نیز رشد اخلاق در جامعه اتفاق می‌افتد؛ به عبارت دیگر، دین که به صورت ایمان در وجود انسان نمایان می‌گردد، ضامن بقای اخلاق است. اگر انسان به واسطه اسباب و عللی از ایمان و اعتقاد منصرف شود، در اثر آن خُلق مناسب خود را از دست خواهد داد (طباطبائی، ۱۳۸۸، ص ۱۱۳). این رابطه را با این تعبیر نیز می‌توان بیان کرد که ایمان ضامن و پشتوانه اخلاق محسوب می‌گردد. نیاز به اخلاق یک حقیقت فرا دینی است؛ زیرا انسان به عنوان یک موجود اجتماعی نیازمند قوانین است و قوانین و سنن هر چند خوب وضع شود و عادلانه باشند، هیچگاه به‌طور شایسته عملی نمی‌گردند و راه تخلف از آنها سد نمی‌شود، جز با اخلاق و به پشتیبانی اخلاق (طباطبائی، ۱۳۸۳، ج ۱۱، ص ۱۵۶؛ نک.

اکوان، ۱۳۹۰، ص ۱۲۶).

۴-۲. استكمال اخلاق توسط دين

از نظر علامه مهم‌ترین نوع تعامل دين با اخلاق، استكمال اخلاق توسط دين و نیل به اخلاق توحیدی است که منحصرأ در پرتو دين حق صورت می‌پذیرد. همانطور که گذشت قوانین و سنت‌ها هرچند عادلانه و سختگیرانه باشند، اما هیچگاه نمی‌توانند به‌طور کامل اجرا گردند و راه هرگونه خلاف را ببندند؛ مگر به کمک اخلاق فاضله. مراد از اخلاق، مُطلق اخلاق نیست؛ بلکه اخلاق کریمه است که تنها در ضمن ایمان به توحید محقق می‌گردد.

علامه رابطه مذکور را این‌گونه بیان کرده است که قانون به سرانجام نمی‌رسد، مگر با ایمانی که پشتوانه آن اخلاق کریمه باشد و اخلاق کریمه تمام نمی‌گردد، جز به توحید. ایمان به خدا درختی است که ساقه آن توحید و شاخه‌های آن خلق نیکو و ثمره آن عمل صالح است (طباطبائی، ۱۴۲۳، ص ۲۰).

پس توحید آن پایه و اساسی است که درخت سعادت بر آن می‌روید و آنگاه شاخه‌های اخلاق کریمه در آن به بار می‌نشیند. علامه نسبت مذکور را از این آیه کریمه استفاده نموده است: «أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ. تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ» (ابراهیم/۲۴-۲۵). وی در مقام توضیح می‌گوید: در این آیه خدا ایمان را به مثابه درختی دانسته که تنه آن توحید است و هر لحظه، ثمری می‌دهد که همان عمل صالح است. شاخه‌های این درخت خلق‌های نیکو مانند: تقوی، عفت، معرفت، شجاعت، عدالت، رحمت، و مانند آنهاست (طباطبائی، ۱۳۸۳، ج ۱۱، ص ۱۵۵). از آنچه گذشت می‌توان گفت دين در قالب اصل توحید نقش اساسی در ایجاد و به کمال رساندن فضائل اخلاقی در نهاد آدمی دارد و اساساً در صورتی انسان به حقیقت اخلاق آراسته می‌گردد که در اعتقاد به توحید راسخ گردد.

علامه این تأثیر را با بیان نسبتی که بین مسلک‌های اخلاقی برقرار است توضیح می‌دهد. ایشان انواع مسلک‌های اخلاقی را در سه مسلک اخلاقی فلسفی، مسلک اخلاقی دینی عام و مسلک اخلاقی قرآنی دسته‌بندی نموده است. وی ابتدا اخلاق فلسفی را طرح نموده و در تعریف علم اخلاق از این منظر می‌گوید:

دانشی است که از ملکات انسانی که مربوط به قوای نباتی و حیوانی و انسانی است و تفاوت ملکات پسندیده و ناپسند بحث می‌کند تا اینکه انسان با آراسته شدن و اتصاف به صفات پسندیده، سعادت عملی خود را تکمیل کند، در نتیجه افعالی از او سرزند که باعث ستایش عمومی و خوبگویی مجموعه آدمیان گردد (همان، ج ۱، ص ۳۷۶).^۱

در ادامه، علامه مباحث اخلاقی را به همان‌گونه معهود در علم اخلاق فلسفی، به چهار فضیلت اصلی حکمت، عفت،

^۱ «هو الفن الباحث عن الملكات الانسانية المتعلقة بقواه النباتية و الحيوانية و الانسانية و تمييز الفضائل منها عن الرذائل ليستكمل الانسان بالتحلي و الاتصاف بها سعاداته العملية فيصدر عنه من الافعال ما يجلب الحمد العام و الثناء الجميل من المجتمع الانساني».

شجاعت، و عدالت تقسیم می‌نماید و می‌گوید هر یک از فضائل حکمت، عفت و شجاعت به ترتیب از اعتدال قوه نطقیه فکریه، شهویه و غضبیه به دست می‌آید و از اجتماع آنها فضیلت عدالت حاصل می‌گردد (همان، ج ۱، ص ۳۷۰-۳۷۱).

علامه در پایان گزارشی که از علم اخلاق فلسفی ارائه نموده است و غایت این روش اخلاقی را اصلاح و تعدیل ملکات نفس با هدف به دست آوردن صفات پسندیده و تحصیل مدح و ثنای اجتماع دانسته و گفته است که این همان مسلک حکماء در اخلاق است. آنگاه به مسلک دومی اشاره نموده است که غایت آن وصول به سعادت اخروی است. این مسلک همان روش تربیتی شرایع گذشته است و مسلک دینی عام نامیده می‌شود. در مقابل این دو مسلک، علم اخلاق قرآنی قرار دارد که در غایت با دو روش پیشین تفاوت اساسی دارد. غایت این مسلک، نه صرف فضیلت‌مند گردیدن و نه سعادت اخروی است، بلکه هدف در آن ذات خداوند است: «الغرض فیه ابتغاء وجه الله لا اقتناء الفضیلة» (همان، ج ۴، ۳۷۳). چنین روشی انسان را در مسیر تکامل قرار داده و از هر گونه خود بینی و غیر خدایینی مبرا می‌نماید.

انسان مفطور بر دوست داشتن زیبایی است و با مسلک اخلاقی قرآنی انسان زیبایی و اسماء حسنی الهی را درمی‌یابد و جذب او می‌گردد؛ تا آنجا که کل ماسوی را تنها به عنوان آیه حضرت حق می‌بیند. در نتیجه چنین نگاهی ادراکات و اعمال انسان دچار تبدل شده و انسان چیزی را نمی‌بیند؛ مگر اینکه قبل از آن و همراه آن خدا را می‌بیند و برخلاف انسان‌های دیگر که اشیاء را از ورای حجاب استقلال می‌بینند، استقلال اشیاء فرو می‌افتند و چنین انسانی حب و خشم و اراده و انس و وحشتش برای خداست. اغراض و اهداف او با دیگران متفاوت می‌شود و او که پیش از آن برای فضیلت‌مند شدن و کمال انسانی تلاش می‌کرد، اکنون تنها به خاطر وجه الله تلاش می‌کند و هم و غمی جز ربّ و حبّ ربّ ندارد (همان، ج ۴، ص ۳۷۴).

علامه فعل اخلاقی را با سه گونه عبادت مقایسه می‌کند که یکی به خاطر ترس از عذاب است؛ دیگری به خاطر طمع در نعمت و پاداش؛ و سومی صرفاً به خاطر این که خدا شایسته پرستش است. هر یک از این سه نوع عبادت، غایت متفاوتی در پی دارند. عبادت از سر ترس و عبادت از روی طمع سبب می‌گردد که انسان دین و اعمال خودش را خالص کند؛ اما عبادت از سر حبّ سبب تطهیر جان و نفس می‌شود و باعث می‌گردد تا انسان خود خالص گردد و چیزی جز خدا نبیند و در نتیجه، جز زیبایی و خیر از او صادر نگردد و از هر مکروه و شریّ دوری گزیند (طباطبائی، ۱۴۲۳، ص ۲۶). این مسلک اخلاقی از نظر غایت با دو مسلک دیگر متفاوت است و آن عبارت است از وجه الله. در این نگاه همه فضائل از آن رو ارزش به‌شمار می‌آید که دخیل در این قرب به خدایند. تفاوت مسلک سوم با دوتای دیگر در غایت و هدف، باعث می‌گردد که در مسائل نیز تفاوت‌هایی میان آنها به وجود آید و بعضی از آنچه در مسالک دیگر فعل اخلاقی بود در این مسلک فعل اخلاقی نباشد مانند این که در پی فضیلت بودن بنابر مسلک اول فعل اخلاقی است؛ اما در این دیدگاه به دنبال فضیلت رفتن بدون وجه الله ارزشی ندارد (طباطبائی، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۳۷۳ - ۳۷۵).

تفاوت ریشه‌ای این مسلک با دو روش دیگر در محوریت حبّ الله و وجه الله است. از این روی، این اخلاق را می‌توان

«اخلاق حب» نامید؛ یعنی منشاء فعل اخلاقی در این مسلک، نه وظیفه، نه سود، و نه فضیلت است؛ بلکه منشاء اخلاق حب الهی است.

اما اکنون چنین انسانی فقط وجه خدا را می‌طلبد و تمام همت او فضیلت و رذیلت نیست و دل مشغولی او ثنای زیبا و تعریف و تمجید دیگران نیست و توجهی به دنیا و آخرت و بهست و جهنم ندارد و همانا تمام همت او پروردگارش است و توشه او بندگی ذلیلانه خدا و راهنمای او حب خداوند است (همان، ص ۳۷۴).

بنابراین، علامه مسلک اخلاقی فلسفی را باطل ندانسته است، لکن آن را ناقص می‌شمارد و معتقد است این مسلک با مسلک دینی ارتقا یافته و تکمیل می‌گردد. مسلک دینی نیز دو مرحله است: مسلک دینی عام که همان روش اخلاق شرایع سابقه است و مسلک اخلاقی دینی خاص که شیوه اسلام در تکامل اخلاقی است. بنابر این، کمال تام اخلاقی از معبر دین حق و آموزه محوری توحید صورت می‌پذیرد (همان، ۳۷۵؛ نک. امید، ۱۳۷۴، ص ۱۲).

حاصل آنکه در نگاه علامه تفاوت سه مکتب تربیتی حکماء و شرایع و اسلام، تفاوت مرحله پایین، متوسط و عالی است و فاصله زیادی بین آنها وجود دارد. مکتب اول، انسان را به حق اجتماعی فرا می‌خواند؛ در حالیکه مکتب دوم به حق واقعی و کمال حقیقی که موجب سعادت اخروی است دعوت می‌نماید؛ ولی مکتب سوم دعوتش به حق مطلق، یعنی خداوند، است و اساس تربیت خود را بر پایه توحید خالص قرار می‌دهد و نتیجه آن هم عبودیت و بندگی خالص است (امید، ۱۳۸۱، ص ۲۳). بنابراین، آموزه‌های دینی، به‌طور عام، و قرآن، به‌طور خاص، اخلاق را به قله رفیع قرب به خدا و توجه تام به وجه الله می‌رساند؛ به‌گونه‌ای که در این مرتبه انگیزه انسان برای فعل خیر و ترک زشتی‌ها فقط وجه الله است؛ کما اینکه غایت افعال انسان نیز تنها وجه الله است.

۳. نسبت اخلاق و دین از نظر مرتضی مطهری

شهید مطهری، مانند استادش علامه طباطبایی، هم عالم اخلاق است و هم فیلسوف اخلاق. بررسی‌های شهید مطهری درباره اخلاق بسیار متنوع است و در آثار مختلف ایشان مباحثی درباره اخلاق، علم الاخلاق، فلسفه اخلاق، مکاتب اخلاقی، انواع اخلاق، معرفت‌شناسی اخلاق مطرح گردیده است. در بخش دیدگاه اخلاقی علامه طباطبایی به نمونه‌هایی از آراء شهید مطهری در مباحث مربوط به فلسفه اخلاق اشاره شد. وی نیز تعارض اخلاق و دین را منتفی دانسته و نسبت بین دین و اخلاق را نوعی تعامل و رابطه دو سویه می‌داند.

۳-۱. نفی تعارض اخلاق و دین

شهید مطهری در ضمن بحث درباره ضرورت به مسئله اختیار و فعل اخلاقی پرداخته است. وی می‌گوید نظر صحیح در مسئله جبر و اختیار، از هر سه جنبه فلسفی، کلامی و اخلاقی، همانا نظریه امر بین امرین است. شهید مطهری امکان تعارض بین اراده خداوند و اختیار انسان را مسئله‌ای کلامی می‌داند و می‌گوید هنگامی که از جنبه کلامی این مسئله را

مورد مطالعه قرار می‌دهیم، می‌بینیم نه این است که افعال انسان صرفاً مستند به اراده ذات باری باشد و انسان از تأثیر عزل گردد؛ نه این است که صرفاً مستند به خود انسان باشد و رابطه فعل با ذات باری منقطع گردد؛ بلکه امری بین دو امر است. اعمال انسان در عین اینکه مستند به خود اوست، مستند به اراده ذات باری نیز هست؛ ولی در طول یکدیگر، نه در عرض و به طور شرکت (طباطبایی، ۱۳۶۴، ج ۵، ص ۱۷۴). از منظر اخلاقی نیز این گونه نیست که انسان، به طور کلی، تحت تأثیر سرشت، طینت و یا اخلاق موروثی دارای شخصیت اخلاقی غیر قابل تغییر باشد؛ بلکه در عین این که این امور حقیقت دارند و پاره‌ای از اخلاق با عوامل وراثت، از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود، با عوامل تربیتی قابل تغییر، تبدیل، کاهش و افزایش است (همان). انسان دارای شخصیت اخلاقی است و شخصیت اخلاقی او به مقدار مقاومتی است که در مقابل انگیزه‌های غریزی و طبیعی از خود نشان می‌دهد. انسان علی‌رغم این که تحت تأثیر این انگیزه‌ها قرار دارد، اما هیچ‌گاه مجبور نیست و گرنه شخصیت اخلاقی معنایی نخواهد داشت (همان، ج ۳، ص ۱۷۸). بنابراین، اصل لاجبر و لا تفویض، هم در حوزه کلام و هم در حوزه اخلاق جاری است و همان‌گونه که اسباب طبیعی و وراثتی باعث نفی شخصیت اخلاقی نمی‌گردد، اراده مطلق و خواسته جهان شمول الهی منافاتی با فعل اخلاقی انسان ندارد و باعث سلب شخصیت اخلاقی نمی‌گردد. در نتیجه، منافاتی بین اخلاق و باور دینی اراده مطلق الهی نیست.

۲-۳. تقدم اصول عقلی اخلاق بر اصول دینی اخلاق

عدل الهی در نزد متفکران عقل‌گرای مسلمان دو جایگاه ویژه دارد. یکی در این بحث مطرح می‌گردد که «افعال الهی مطابق نظام احسن است». در این بحث، اتقان صنع و نظام احسن در جهان، نتیجه عدل الهی دانسته می‌شود. دیگر در باب تشریح الهی است که از نظر آنان، خداوند دستورات خود را براساس عدالت تنظیم کرده است. شهید مطهری در این موضوع هماهنگی با متفکران عقل‌گرا معتقد است که تشریح الهی در قالب قاعده اخلاقی عدل انجام گرفته است؛ به تعبیر دیگر، اصول کلی اخلاق فرا دینی است و اسلام دستورات خود را مطابق حق و عدالت تنظیم نموده است. این نظریه مقتضای عقلی دانستن حسن و قبح است که اندیشه پذیرفته شده حکماء و متکلمان شیعه است (مطهری، ۱۳۷۰، صص ۹، ۴۰). همچنین عقل در شناسایی پایه‌ها و اساس و نیز در توجیه اخلاق دینی نقش برجسته‌ای دارد. شهید مطهری در این باره می‌گوید:

پس این فلسفه است که گذشته از اینکه به ما نشان می‌دهد که محور و پایه اخلاق اسلامی و یا لاقلاً یک پایه اخلاق اسلامی چیست، به ما نشان می‌دهد که این اخلاق (اخلاق دینی) بر پایه منطقی قرار گرفته که می‌تواند تمام آنچه را امروزه بشر ارزش اخلاقی می‌گوید، و در فلسفه‌های امروز زیر پای این ارزشهای اخلاقی به کلی خالی شده و خالی کرده اند، توجیه نماید (مطهری، ۱۳۷۳، ص ۲۳۹).

معنای سخن شهید مطهری این است، آنچه که دین به عنوان ارزشهای اخلاقی معرفی می‌نماید، مسبوق به اصول اخلاقی عقلی مانند عدل است؛ مثلاً اگر احترام به پدر و مادر به عنوان دستور اخلاقی دینی نیکو و حسن است، مبتنی بر

اصل «حسن عقلی عدل» بنا می‌گردد و به همین خاطر در فلسفه‌های امروز که این اصول ثابت عقلی مورد تردید قرار گرفته یا یکسره انکار شده است، اعتباری برای ارزش‌های اخلاقی دینی باقی نمی‌ماند و به عبارت دیگر، اخلاق فلسفی مقدمه و پایه اخلاق دینی است.

۳-۳. دین و معنایابی اخلاق

اخلاق به پشتوانه دین معنا می‌یابد و بدون دین توجیهی برای بسیاری از افعال اخلاقی نیست. معنای این سخن نظریه امر الهی یا شرعی بودن خوبی و بدی آنگونه که بعضی متلکمان مسیحی و اشاعره اظهار نموده‌اند، نیست؛ زیرا مواضع عقل‌گرایانه شهید مطهری به‌عنوان یک فیلسوف و بیان صریح وی در عقلی بودن حسن و قبح، مجالی برای چنین توهمی باقی نمی‌گذارد؛ بلکه مقصود این است که الزامات اخلاقی بدون باور دینی و اعتقاد به خداوندی که دشواری‌ها و محرومیت‌های ایجاد شده به‌خاطر رعایت اخلاق را جبران کند، معنادار نیست؛ به عبارتی، اخلاق بدون دین قابل توجیه نیست. شهید مطهری تصریح می‌کند که مسئله اخلاق و شرافت‌های انسانی و اخلاقی جز در مکتب خداپرستی در هیچ مکتب دیگری قابل توجیه و تأیید نیست (مطهری، ۱۳۷۲، ص ۱۳۴).

ایشان با دفاع از این دیدگاه، معناداری اخلاق در مکاتب مادی‌گرایانه‌ای نظیر اخلاق راسل و اخلاق مارکسیستی را مورد نقد قرار می‌دهد و معتقد است فعل اخلاقی در این گونه مکاتب عملی غیر قابل توجیه و غیر منطقی است (همان، ص ۲۷۹ و ۳۱۱). باید توجه کرد که اولاً، این سخن شهید مطهری به معنای بی‌ارزش بودن افعال اخلاقی در مکاتب مادی‌گرا نیست؛ زیرا به‌هرحال، فعل اخلاقی در جامعه فوائد خودش را دارد، بلکه تأکید ایشان بر این نکته است که انجام چنین فعلی بدون باور به خدا و معاد قابل توجیه عقلانی نیست؛ به عبارتی، دیدگاه مطهری مربوط به مقام ثبوت نیست، بلکه مربوط به مقام اثبات است. ثانیاً، سخن ایشان ناظر به دیدگاه کسانی است که اساساً مابعدالطبیعه را انکار نموده‌اند و مقصودشان این است که از منظر چنین کسانی انگیزه‌ای برای فعل اخلاقی باقی نمی‌ماند. در واقع، خوب و بد از نگاه مادی‌گرایانه دایره مدار سود و منفعت شخصی است و تا جایی توصیه می‌گردد که منفعت آن به خود فرد باز گردد. در چنین دیدگاهی، بر اساس فرضیه قرار داد اجتماعی، قوانین دولتی جایگزین اصول اخلاقی می‌گردد تا در نهایت سود فعل اخلاقی به خود انسان باز گردد. در نتیجه بسیاری از مفاهیم اخلاقی مانند نوع دوستی، ایثار، خیرخواهی و ... بدون بازگشت سود به خود فرد، بی‌معنا می‌شود. بنابراین، سخن شهید مطهری منافاتی با دیدگاه فیلسوفانی که در عین باور به دین، عقل را از قلمرو مابعدالطبیعه برکنار دانسته‌اند، ندارد؛ زیرا به‌هرحال در اندیشه این افراد آن ضمانت اجرایی مورد نظر برای افعال اخلاقی به نحوی وجود دارد و در نتیجه می‌تواند توجیه‌گر افعال اخلاقی باشد (نک. حسامی فر، ۱۳۹۳، ص ۸۵).

همچنین، این سخن با تقدم اصول عقلی اخلاق بر دین که پیش‌تر بیان شد، ناسازگار نیست؛ زیرا مقصود از قابل توجیه نبودن اخلاق در مکاتب غیر دینی به معنی نفی تقدم اخلاق بر دین نیست. تقدم اخلاق بر دین یک واقعیت است؛ لکن این تقدم مربوط به مرتبه پذیرش ذهن است، نه در مرتبه تحقق و وجود؛ به عبارت دیگر، مربوط به مقام اثبات است، نه مقام

ثبوت. در مرتبه تحقق و مقام ثبوت، همانگونه که دین خاستگاهی ماوراءالطبیعی دارد، اخلاق نیز ریشه در ماوراءالطبیعه دارد و به تعبیر شهید مطهری، مقتضای «من علوی» انسان است (مطهری، ۱۳۷۲، ص ۱۲۶) و از همین روی توجه گر الزامات اخلاقی است. طبق این دیدگاه، منطقی است اگر بگوییم انکار مابعدالطبیعه و دین مساوی با انکار اخلاق است.

۳-۴. دین به مثابه پشتوانه و ضامن اجرایی افعال اخلاقی

شهید مطهری تنها ضامن و پشتوانه اخلاق در جامعه را دین می‌داند و معتقد است بدون پشتیبانی دین، دستورات اخلاقی از هیچ ضمانت اجرایی برخوردار نیست. بنابراین، ریشه پایبندی به اخلاق را باید در باورهای مذهبی جست (همان، ص ۲۷۶). وی می‌گوید:

رکن اساسی در اجتماعات بشری اخلاق است و قانون. اجتماع قانون و اخلاق می‌خواهد و پشتوانه قانون و اخلاق هم فقط و فقط دین است. اینکه می‌گویند اخلاق بدون پایه دینی هم استحکامی خواهد داشت، هرگز باور نکنید؛ درست مثل اسکناس بدون پشتوانه است که اعتباری ندارد؛ مثل اعلامیه حقوق بشر است که فرنگیان منتشر کردند و می‌کنند و خودشان هم قبل از دیگران علیه آن قیام کرده و می‌کنند، چرا؟ چون متکی به ایمانی که از عمق وجدان بشر برخاسته باشد نیست (مطهری، مجموعه آثار، ج ۳، ص ۴۰۰).

شهید مطهری خالی شدن اخلاق از پشتوانه دینی در جوامع غربی را که در پی موج شکاکیت دینی به وجود آمده است، از اسباب مهم تزلزل اخلاق بر می‌شمرد. وی می‌گوید:

علت سست شدن و تنزل تقیدات اخلاقی در جهان امروز را می‌توان در سه عامل عمده جویا شد: نخست، استفاده از تلقین و تقلید صرف در القای امور اخلاقی؛ دوم، عدم وجود توجیه منطقی و عقلانی برای اخلاق؛ سوم، عدم وجود پایه و اساس محکم و استوار برای اخلاق که همان دین می‌باشد (مطهری، ۱۳۷۲، ص ۲۷۸).

بنابراین، از دیدگاه شهید مطهری دین تنها ضامن اجرای اخلاق است (مطهری، ۱۳۷۳، ص ۱۱۸). وی برای تأیید این کارکرد دین در باب اخلاق، به سخن داستایوفسکی اشاره می‌کند که معتقد است اگر خدا نباشد همه چیز مباح یا مجاز است (همان، ص ۱۳۲). این دیدگاه با ارزش ذاتی داشتن فعل اخلاقی ناسازگار نیست؛ زیرا می‌توان بین درک فعل اخلاقی و تجویز آن فرق گذاشت. عقل ارزشمندی و فضیلت بودن فعل اخلاقی را درک می‌کند، ولی درک تنها بدون وجود انگیزه و الزام باعث صدور فعل نمی‌شود. اگر دین نباشد، عقل حکم به عدم لزوم پایبندی به احکام اخلاقی خواهد نمود. پس محل بحث مرتبه اثباتی فعل اخلاقی است، نه مرتبه ثبوتی. بنا بر حسن و قبح ذاتی، اخلاق ارزش ذاتی خود را دارد و عقل نیز می‌تواند ارزش ذاتی بسیاری از افعال اخلاقی را درک کند؛ لکن فردی که خدا را قبول ندارد و جهان و حیات را محدود به عالم ماده می‌داند، اگرچه ممکن است اخلاق را قبول داشته باشد و حتی فضیلتمند زندگی نماید، ولی توجیهی برای فضیلتمند بودن نخواهد داشت. فضیلت هنگامی مطلوب است که باور به ارزشی فراتر از سود مادی وجود داشته باشد و به نظر می‌رسد بدون باور به خدا و معاد چنین ارزشی نمی‌تواند وجود داشته باشد. حاصل آنکه انگیزه فعل

اخلاقی و فضیلت‌مند شدن، یا پاداشی است که از طرف خداوند عنایت می‌گردد؛ یا حب و ارادتی است که رضایتمندی پروردگار را به ارمغان می‌آورد؛ و یا سودی است که بر حسب قرارداد اجتماعی و با عکس‌العمل متقابل افراد به خود فرد باز می‌گردد. بدیهی است اگر باور به خدا نباشد دو انگیزه نخست نیز وجود نخواهند داشت و انگیزه سوم نیز در فرض بی‌نیازی از دیگران منتفی می‌گردد. در این حالت است که برای انسانی که باور به خدا ندارد، پایبندی به اخلاق توجیهی نخواهد داشت.

۳-۵. دین زمینه‌ساز رشد اخلاق در جامعه

دین علاوه بر این که ضامن اجرای افعال اخلاقی است، همچنین زمینه‌ساز رشد اخلاق در جامعه است و در یک جامعه دینی است که بستر مناسب برای فضیلت‌مند گردیدن انسانها به خوبی فراهم می‌گردد. نقش دین در رشد اخلاق بدین خاطر است که به فعلیت رسیدن عدالت و تضمین حقوق انسانها در جامعه زمینه اخلاق فاضله را فراهم می‌آورد و تأمین حقوق انسانها بر اساس دین ممکن می‌گردد؛ پس وجود دین برای رشد و بروز فضیلت و اخلاق در جامعه لازم است (مطهری، ۱۳۷۰، ص ۹۶). این سخن شهید مطهری هماهنگ با دیدگاه قبلی ایشان است که دین را پشتوانه اخلاق دانستند و توضیح داده شد که مربوط به مقام اثبات است، نه ثبوت. بدیهی است مطهری به عنوان یک اندیشمند شیعه قائل به حسن و قبح ذاتی و عقلی است و اخلاق را به لحاظ هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی مستقل از دین می‌داند؛ اما در اینجا سخن در تعاملی است که بین دین و رشد اخلاق صورت می‌گیرد نه اصل وجود اخلاق.

۳-۶. نقش دین در نهادینه کردن اخلاق و ضوابط اخلاقی

بروز و ظهور اخلاق در سطح روئین اجتماع برای اخلاقی شدن جامعه کافی نیست؛ بلکه هنگامی یک جامعه به معنای واقعی فضیلت‌مدار و اخلاقی می‌گردد که پایه‌های اخلاق در آن جامعه استوار شده و اخلاق و ضوابط اخلاقی در آنجا نهادینه شود. افعال اخلاقی برخاسته از الزامات اخلاقی است و الزامات اخلاقی تا هنگامی که صورت پایدار به خود نگیرد، تأثیر چندانی در جامعه و فرد نخواهد داشت. دین حداقل از دو جهت می‌تواند تثبیت‌گر ارزش‌های اخلاقی در جامعه باشد. نخست به نقش انبیاء در جامعه مربوط است. گفته شد در نگاه علامه طباطبائی اخلاق ناشی از محبت و عشق الهی است؛ اما از منظر استاد مطهری اخلاق صرفاً از مقوله محبت نیست، بلکه باید مقداری از محبت جلوتر رفت و ریشه الزام‌های اخلاقی را در حس خداپرستی که امری فطری در انسانها است، جستجو کرد.

حقیقت این است که اخلاق از مقوله عبادت و پرستش است. انسان به همان میزان که خدا را ناآگاهانه پرستش می‌کند ناآگاهانه هم یک سلسله دستورهای الهی را پیروی می‌کند (مطهری، ۱۳۷۲، ص ۱۳۲).

در پی این سخن، مطهری به پیوندی که میان دین و اخلاق وجود دارد، اشاره می‌کند و می‌گوید که پیامبران برای تبدیل این شعور ناآگاهانه به آگاهانه آمده‌اند و پس از این تبدیل است که تمام کارهای یک انسان می‌تواند اخلاقی باشد

(همان). دوم از ناحیه تکالیف و آداب و رسومی است که دین در جامعه ایجاد می‌کند. دستورات دینی می‌تواند الزامات اخلاقی را به صورت مؤثری استمرار بخشیده و به صورت رفتارهای نهادینه درآورد. شهید مطهری این تأثیر را اینگونه بیان کرده است که «این دین بوده است که توانسته انضباط‌های اخلاقی پولادین به وجود آورد» (همان، ۲۷۹).

نتیجه‌گیری

دیدگاه اخلاقی شهید مطهری متأثر از اندیشه‌های استادش علامه طباطبایی است و در خصوص نسبت اخلاق و دین هر دو تن موضع مشابهی دارند. نفی تعارض اخلاق و دین در کلام هردو اندیشمند بیان شده است و اقتضای عقلی دانستن حسن و قبح در نزد علامه و شهید مطهری فرادینی بودن اصول اخلاق و بسیاری از باید و نباید‌های اخلاقی است. در نتیجه، اخلاق و دین دو حقیقت مستقل هستند و هر یک صرف نظر از دیگری امکان وجود دارند. با این حال، استقلال اخلاق و دین در اصل وجود است؛ اما در مراحل بعد نوعی وابستگی و تعامل بین اخلاق و دین برقرار است؛ تا جایی که هر دو نفر اخلاق را بدون دین بی‌معنا و غیرقابل توجیه می‌دانند. لذا گونه‌های تعامل بین دین و اخلاق عبارتند از: «ضمانت و پشتیبانی دین نسبت به عمل اخلاقی»، «نهادینه کردن رفتارها و صفات اخلاقی» و «استکمال اخلاق با دین» که در کلام هردو نفر بیان شده است. علامه به استناد بعضی آیات قرآن رابطه‌ای دو سویه بین عمل صالح که شامل افعال اخلاقی می‌گردد و بین اعتقاد صحیح و تقویت ایمان قائل شده است. همچنین علامه چگونگی استکمال اخلاق توسط دین را بر اساس مراتب ارتقاء خلوص و باور مومنان تشریح نموده است؛ اما شهید مطهری به زمینه‌سازی دین برای رشد اخلاق و نقش دین در نهادینه کردن ارزشها و رفتارهای اخلاقی توجه بیشتری نشان داده است. با این حال، تلاش مطهری برای تبیین و گاهی برای تصحیح آرای علامه تفاوت‌هایی را باعث گردیده است که نمونه آن را درباره منشأ الزامات اخلاقی شاهد بودیم. در نگاه علامه، خاستگاه افعال اخلاق ناشی از محبت و عشق الهی است؛ اما از منظر شهید مطهری ریشه الزام‌های اخلاقی را باید در حس خداپرستی و بازگشت انسان به «من علوی» که فطری انسانها است جستجو کرد. گویا نگاه مطهری به ریشه و منشأ محبت و عشق الهی دوخته شده است. محبت و عشق الهی داری مراتبی است. در پاره‌ای از این مراتب محبت و عشق الهی فطری و به تعبیر دیگر ناآگاهانه است. در این مرتبه، محبت و عشق با فطرت خداپرستی تلاقی می‌کند و آموزه‌های دینی به همراه عبادت به آن تعالی می‌بخشد. تمایز برجسته دیگری که بین دیدگاه طباطبایی و مطهری وجود دارد، این است که مراد طباطبایی از دین که می‌تواند ارتقاء دهنده اخلاق بوده و اخلاق را به اخلاق توحیدی تبدیل کند، دین حق، و به طور خاص دین اسلام، است؛ زیرا ایشان بین مسلک اخلاقی قرآنی و مسلک اخلاقی ادیان به طور عام فرق نهادند؛ در حالیکه ظاهر کلام مطهری این است که مقصود از دین، به عنوان زمینه‌ساز رشد اخلاق و نهادینه نمودن آن در جامعه، مطلق دین و دینداری است و اختصاصی به دین اسلام ندارد. آراء بدیع علامه طباطبایی و شهید مطهری در نسبت بین اخلاق و دین مجالی برای پاسخ به برخی پرسش‌های طرح شده در فلسفه اخلاق درباره نوع ارتباط دین و اخلاق به دست داده است؛ از جمله این که بر خلاف دیدگاهی که اساساً

باور به خداوند قادر مطلق را ناسازگار با فعل اخلاقی می‌داند، دیدگاه این دو اندیشمند بیان‌گر نوعی تعامل سازنده بین اخلاق و دین در مسیر اعتلای باورهای دینی و رفتارهای اخلاقی است. در پایان، می‌توان گفت آراء این دو بیان‌گر نوعی نگرش متفاوت در فلسفه اخلاق است که زمینه ساز طرح مکتب خاصی در فلسفه اخلاق مبتنی بر اندیشه اسلامی است. با توجه به محوریت حبّ در نظریه اخلاقی طباطبایی و پرستش و عبادت در دیدگاه مطهری، نظریه این دو اندیشمند را می‌توان، به ترتیب، «اخلاق حبّ» و «اخلاق عبودیت» نامید.



منابع

قرآن کریم.

- احمد محمود صبحی. (۱۱۱۹م). *الفلسفة الاخلاقية في الفكر الاسلامي*. قاهره: دار المعارف بمصر.
- اسماعیلی فر، سمیه. (۱۳۹۰). «بررسی رابطه اخلاق با دین از دیدگاه علامه طباطبایی». *پژوهش نامه اخلاق*. سال چهارم شماره ۱۱، صفحات ۱۲۹-۱۶۰.
- اکوان، محمد. (۱۳۹۰). «پیوند دین و اخلاق از منظر علامه طباطبایی». *پژوهش دینی، بهار و تابستان، دوره -*، شماره ۲۲، صفحات ۱۱۱-۱۲۹.
- امید، مسعود. (۱۳۷۴). «رابطه دین و اخلاق». *نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز*، شماره ۱۵۵، صفحات ۱۶-۱.
- امید، مسعود. (۱۳۸۱). *درآمدی بر فلسفه اخلاق از دیدگاه متفکران مسلمان معاصر ایران*. مؤسسه تحقیقاتی علوم اسلامی-انسانی دانشگاه تبریز.
- بکر، لارنس سی. (۱۳۸۰). *مجموعه مقالات فلسفه اخلاق*. برگرفته از *دائرة المعارف اخلاق*. «اخلاق غایت انگارانه»، ترجمه علی خاکپور. قم: مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی.
- جوادی، محسن. (۱۳۷۴). «جاودانگی اصول اخلاقی». *معرفت*، شماره ۱۵، زمستان، صفحات ۵۱-۵۸.
- حسامی فر، عبدالرزاق. (۱۳۹۳). «معیار فعل اخلاقی و رابطه دین و اخلاق از منظر استاد مطهری». *تأملات فلسفی*، سال چهارم، شماره ۱۳، پاییز و زمستان، صص ۷۳-۱۰۰.
- سید قرشی، ماریه. (۱۳۸۱). *رابطه دین و اخلاق*. انجمن معارف اسلامی، قم.
- سینگر، مارکوس جی. (۱۳۷۴). «نگرشی کلی به فلسفه اخلاق»، ترجمه حمید شهریاری. *معرفت*، شماره ۱۵، صفحات ۴۷-۵۰.
- شیدان شید، حسینعلی. (۱۳۸۲). *عقل در اخلاق*. مؤسسه پژوهشی حوزه و دانشگاه.
- صانع پور، مریم. (۱۳۸۲). *فلسفه اخلاق و دین*. تهران: انتشارات آفتاب توسعه.
- طباطبایی، محمدحسین. (۱۳۶۴). *اصول فلسفه و روش رئالیسم*. تهران: صدرا، چاپ دوم.
- _____ (۱۴۲۳ق) *الکبائر والصغائر*. بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، چاپ اول.
- _____ (۱۳۸۸). *بررسی های اسلامی*. قم: بوستان کتاب قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
- _____ (۱۳۸۳). *المیزان فی تفسیر القرآن*. قم: مؤسسه نشر اسلامی، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- فناهی، بوالقاسم. (۱۳۸۴). *دین در ترازوی اخلاق*. تهران: مؤسسه فرهنگی صراط، چاپ اول.
- کوئین، فیلیپ ال. (۱۳۹۲). «مقاله دین و اخلاق (۱)». در: *پل ادواردز؛ دونالد ام. بورچرت. دانشنامه فلسفه اخلاق*. ترجمه

انشاءالله رحمتی. تهران: نشر سوفیا، چاپ اول.

مسکویه، ابوعلی. (بی تا). تهذیب الاخلاق و تطهیر الاعراق. مقدمه شیخ حسن تمیم. قم: انتشارات بیدار.

مطهری، مرتضی. (۱۳۶۳). نقدی بر مارکسیسم. تهران: انتشارات صدرا، چاپ اول.

_____ (۱۳۷۰). بیست گفتار. تهران: انتشارات صدرا، چاپ هفتم.

_____ (۱۳۷۳). تعلیم و تربیت در اسلام. تهران: انتشارات صدرا، چاپ بیست و سوم.

_____ (۱۳۷۲). فلسفه اخلاق. تهران: انتشارات صدرا، چاپ یازدهم.

